
دهه ۶۰ میلادی و آشنایی با فریدریش دورنمات

دکتر حسن عشایری

در سالهای ۱۹۶۰، که دانشجوی پزشکی در دانشگاه فرایبورگ آلمان بودم، روح حاکم زمان مشاهده و مشارکت در بحث‌های اجتماعی اندیشمندان در جو مناسبی برای دانشجویان فراهم آورده بود. سلسله سخنرانیها به اسم *Studium generale* برای دانشگاهها درباره تاریخ، سیاست، فرهنگ و هنر و رسالت روشنفکری برگزار می‌شد. انگیزه بنیادی این حرکت شکل‌گیری جنبش دانشجویی به ویژه در اعتراض به جنگ ویتنام و تجاوز امریکا بود.

در دانشگاه فرایبورگ بحث مفصلی با حضور فیلسوف و اومانیزست بنام، ارنست بلوخ، و نویسنده گونتر گراس، بهمن نیرومند، اندیشمندان احزاب سیاسی سوسیال دموکرات و مسیحی‌ها درباره کمک به دنیای سوم با حضور چهارهزار نفر به یک پدیده تکان‌دهنده ذهنی تبدیل شد. ارنست بلوخ که از آلمان شرقی در دانشگاه لایپزیک استعفا داده بود، در دانشگاه توینگن تدریس می‌کرد و شخصیت بسیار برجسته و خردورزی بود، درباره ابن سینا پژوهش‌هایی انجام داده بود و در کتابی به نام ابن سینا و ارسطو گریبان چپ چاپ کرده بود و با اثر معروف خود اصل امید بیش جدیدی به نسل معترض دانشجویی ارائه می‌کرد.

با اعتراض علیه سفر شاه به آلمان غربی بعد از بازدید از اپرای برلین، که پلیس دانشجوی آلمانی (Benno Ohnesorg) را با گلوله‌ای در مغز کشت، جنبش دانشجویی در جهت طرح مسایل سیاسی اجتماعی وارد مرحله شورانگیزتر شد. نقش

این رویدادها در تغییر جهان‌بینی در دانشگاه‌ها بسیار تعیین‌کننده بود. در همسایگی آلمان و حدود ۶۰ کیلومتر از فرایبورگ دورتر شهر بازل (Basel) نیز با جوّ اعتراضات دانشجویی روبرو شده بود البته در حد مسالمت‌آمیز و آرام‌تر حرکت می‌کرد. جلسات بحث با عنوان دانشگاه و هنر به ویژه نقش تئاتر بخشی از نشست‌ها بود که ماکس فریش، فریدریش دورنمات، اساتید دانشگاه و دانشجویان درباره نقش هنر در روشنگری موضعی را مطرح می‌کردند. در یکی از جلسات که اینجانب نیز شنونده بودم ماکس فریش در مورد کارهای برتولد برشت نویسنده ضدفاشیستی آلمانی گفت که (Brecht ist ein wirkungsloser klassiker) برتولد برشت یک نویسنده کلاسیک بی‌اثر می‌باشد. این جریان باعث شد من، که به کارهای برشت ارادت پیدا کرده بودم، تئاترهای حماسی او را مشاهده کرده و در برگزاری تئاتر دانشجویی از نوشته‌های برشت بهره برده بودم، اعتراض خود را با ذکر منابع خود برشت در جلسه اعلام کنم. در ضمن بدون اینکه اطلاع حاصل کنم که دورنمات هم در جلسه حضور دارد تئاتر گالیله‌ی برشت، را با فیزیکدانان دورنمات مقایسه کرده و بیان کردم که در کارهای برشت از جمله اوپنهایمر مسایل سوءاستفاده از علم علیه بشریت مثل انداختن بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی، پیام‌های شفاف و اثرگذار وجود دارد که دورنمات به پای آنها نمی‌رسد.

بعد از اتمام جلسه مردی نسبتاً چاق با عینک درشت به طرف من آمد و گفت که آیا تمام کارهای دورنمات را مطالعه کرده‌ام یا نه، به نحوی از سواد ادبیات من امتحان گرفت. البته که در عرایض آن جلسه خودم تحقیری ندادم و با جرأت‌ورزی از برشت بیشتر دفاع کردم. فکر می‌کنم این سماجت باعث شد که پیشنهاد کند که بحث‌ها را در شهر فرایبورگ ادامه دهیم. دورنمات در شهر فرایبورگ در محله قدیمی شهر که جای جالبی بود اطاقی اجاره کرده بود و هر چند در آن‌جا و مناطقی از جنگل‌های سیاه سکونت داشت.

همان طوری که در یکی از نامه‌های دورنمات مشهود است از متون ادبی ترجمه شده از فارسی به انگلیسی و آلمانی (خیام و بوف‌کور صادق هدایت با مقدمه مفصلی از پروفیسور بزرگ علوی) در اختیارشان گذاشته بودم و در حد توان از نگرش حافظ و سایر شعرای ایرانی گزارش داده بودم و از این جریان بسیار خوشحال و سپاسگزار بودم. با شگفتی از اینکه دانشجوی پزشکی علاقه به تئاتر و ادبیات داشته باشد بحث‌ها را تشویق و تحسین می‌کرد.

خاطره جالبی که از آشنایی با دورنمات دارم در سفر از بازل به فرایبورگ با قطار بود که در مرز آلمان مأمور گمرک در مورد داشتن اجناس قابل کنترل سؤال کرد و دورنمات با طنز در مورد پودر بچه و روزنامه ناسیونال بازل که در کیفش بود با استعاره به نفوفاشیسم پرداخت. این جریان باعث شد که بعدها در نامه‌ها با «پودر بچه و روزنامه ناسیونال» امضا می‌کرد و در مورد حرکت نفوفاشیسم با نگرانی حرف می‌زد. از جمله‌ای که از برشت نقل کردم خیلی خوشش آمد:

"Der schoss aus dem er kroch, ist noch Fruchtbar"

«دامنی که او را (هیتلر را) پرورانده است هنوز بارور است.»

و در مورد سوءقصد به رهبر دانشجویی، رودی دوتچکه "Rudi Dutschke" که بعدها فوت کرد، بسیار آشفته بود و بدون اینکه در بحث‌ها حضور فعال پیدا کند، در سخنرانی معروف هربرت مارکوزه، که به دعوت دانشجویان از دانشگاه برکلی آمده بود، و در فرایبورگ برگزار شد، شرکت کرد. دورنمات به فیزیک به‌ویژه به قول خودش «فیزیک مغز» انسان و شکل‌گیری رفتار اجتماعی علاقه وافر داشت و از آزمایشگاه نوروفیزیولوژی که اینجانب کار می‌کردم چندین بار بازدید کرد. او نوشته‌های علمی پردازش اطلاعات در مغز را جمع کرده بود.

از ویژگیهای دورنمات خلق نیمه شیدا و طنزآلود و بعضی وقتها زبان گزنده‌اش (Sarkastik) بود. در پشت این خلق ظاهراً خوش، کم‌امیدی به سرنوشت بشر به‌ویژه سیاستمداران حضور داشت. در جمع‌بندی بحث‌ها عقیده داشت که ظن و شک باید مطرح شود. شک ژرفاسنج دریای حقیقت است ...

دورنمات از بیماری دیابت رنج می‌برد و به رعایت رژیم غذایی عقیده عملی نداشت و چندین بار با همکلاس ایشان پرفسور (Angst) که شاگرد بلولیر Bleuler، بنیان‌گذار روان‌پزشکی سوئیس بود، مشاوره انجام گرفت. پرفسور آنگست در دانشگاه زوریخ کار می‌کرد و خیلی نگران سلامتی هم‌کلاس خودش دورنمات بود و دورنمات هم با طنز و ویژه خودش نگرانی خود را از عصب‌شناس، روان‌شناس و روان‌کاو با ذکر مثال‌هایی ابراز می‌داشت.

ساده‌زیستی، تحمل بسیار تحسین‌انگیز دورنمات در رویارویی با دگراندیشان و نگاه با چشم‌های عقاب به جریانات زندگی مردم در وجود چنین فرزانه‌ای که اینجانب شانس و سعادت آشنایی نزدیک را داشتم قابل ذکر است. ای کاش دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های کشورمان در کنار دانش روح فرهنگ و هنر را نیز مطرح می‌کردند.



پرویشگاه علم و ادب
موسسه مطالعات و تحقیقات
کتابخانه و مرکز اسناد
تهران